سپهرغرب بررسی کرد:

جوان، تحصیل‌کرده، اما بلاتکلیف؛ تصویری از بازار کار امروز همدان

جوانان و اشتغال؛ فرصتی دور، امنیتی شکننده

سپهرغرب، گروه اقتصادی – سمیرا گمار: در سال‌هایی که ورود به دانشگاه برای بسیاری از جوانان به امیدی برای آینده‌ای روشن بدل شده، واقعیت بازار کار چیز دیگری می‌گوید. فارغ‌التحصیلانی که با هزار امید و هزینه مدرک گرفته‌اند، حالا در صف‌های اسنپ، پشت میزهای نامرتبط یا در خانه مشغول کارهای کوچک خانگی‌اند. کسانی که میان مدرک و مهارت، میان علاقه و اجبار و میان آرزو و واقعیت، راهی دشوار و پرابهام را طی می‌کنند.

با افزایش شمار فارغ‌التحصیلان دانشگاهی و گسترش تحصیلات عالی در کشور، بسیاری از جوانان انتظار دارند پس از پایان تحصیل، مسیر شغلی مشخص و پایداری در پیش داشته باشند. اما واقعیت بازار کار ایران، روایت دیگری دارد؛ فرصت‌های شغلی محدود، بی‌ارتباطی میان رشته تحصیلی و شغل، نبود امنیت شغلی، حقوق پایین، نبود بیمه و مزایا و البته سهم پررنگ رابطه و مهارت‌های غیررسمی.

برای بررسی این واقعیت‌ها، با چند جوان از رشته‌ها و مشاغل مختلف گفت‌وگو کردیم تا تصویری ملموس از تجربه زیسته آنان ارائه دهیم. آنچه در ادامه می‌خوانید، بخشی از چالش‌های بازار کار امروز ایران است که هر یک از این جوانان به‌گونه‌ای آن را لمس کرده‌اند.

در این گزارش، روایت‌هایی از جوانان تحصیل‌کرده در رشته‌های مختلف و مشاغل گوناگون گردآوری شده تا تصویری واقعی از شکاف‌های موجود بین نظام آموزشی و بازار کار ارائه شود.

از علاقه تا اجبار؛ مسیر نابرابر در بازار کار

ریحانه، متولد سال ۱۳۶۸ و فارغ‌التحصیل رشته علوم اجتماعی است. او اکنون در یکی از رسانه‌ها مشغول به‌کار است؛ شغلی که هرچند تجربه‌اش را بالا برده، اما با رشته تحصیلی‌اش بی‌ارتباط است و از امنیت شغلی چندانی برخوردار نیست.

او درباره وضعیت فرصت‌های شغلی برای جوانان، نگاه واقع‌بینانه‌ای دارد و می‌گوید: ممکن است فرصت‌هایی وجود داشته باشد، اما دسترسی به آن‌ها آسان نیست. به‌نظرم «ضعف مدیریت و نبود عدالت» در نظام اشتغال باعث شده بسیاری از فارغ‌التحصیلان، مثل من، راه سختی برای ورود به بازار کار داشته باشند.

ریحانه می‌گوید: بعد از پایان دانشگاه، مدتی بیکار بوده و سپس کارش را با دستمزدی پایین و در شغلی غیرمرتبط آغاز کرده. از نظر او، بیشترین نقش را در یافتن شغل، «مهارت» و «رابطه» بازی می‌کنند و معتقد است؛ تحصیلات و سابقه مهم‌اند، اما مهارت‌های عملی و توانایی ارائه و معرفی توانمندی خودتان، به‌علاوه داشتن آشنا یا رابطه، تعیین‌کننده‌تر هستند.

با اینکه او حالا از نظر موقعیت کاری پیشرفت کرده، اما رضایت شغلی‌اش کامل نیست. فشار کاری بالا، نبود مرخصی و بیمه‌ای که گاه‌وبیگاه برقرار است، جزو گلایه‌های اوست و می‌گوید: از نظر قانون کار، مشمول هستم، اما در عمل نه مرخصی درست‌وحسابی دارم، نه بیمه منظم. کار و مسئولیت‌ها زیاد است و استرس بالاست.

با وجود اینکه خبرنگاری به شغل او تبدیل شده، اما آن را حاصل علاقه نمی‌داند؛ بلکه محصول اجبار اقتصادی می‌داند. او تأکید می‌کند که اگر توانمندی لازم را در رشته تخصصی‌اش پیدا کند، بدون تردید شغل فعلی‌اش را ترک خواهد کرد.

ریحانه تجربه دانشگاه را هم ناکافی می‌داند و معتقد است آموزش‌های دانشگاهی، عملاً او را برای ورود به بازار کار آماده نکرده‌اند و اظهار می‌کند: دانشگاه‌ها بیشتر بر تئوری متمرکزند. مهارتی که واقعاً در بازار کار به کار بیاید، به ما یاد ندادند. این فاصله آن‌قدر زیاد است که اساتید ما در دانشگاه می‌گفتند هیچ‌کس با دروس دانشگاهی جامعه‌شناس، مردم‌شناس یا رفتارشناس نشده، باید خودتان بروید دنبال کسب مهارت و یاد بگیرید.

از نظر او، تهدید اصلی برای امنیت شغلی‌اش در ناپایداری رسانه‌ها و کاهش مخاطب نهفته است، اگر روزنامه تعطیل شود یا مخاطب به رسانه‌های دیگر کوچ کند، شغل ما هم از بین می‌رود.

انتظارات ریحانه از نهادهای مسئول هم روشن است؛ حمایت، نظارت و آموزش کاربردی. او معتقد است؛ کارفرماها باید ارزیابی و جوان‌ها راهنمایی شوند. ما نیاز داریم مهارت‌هایی یاد بگیریم که در بازار واقعی به کار بیاید، نه صرفاً نظریه‌هایی که کاربردی ندارند.

چالش‌های یک نیروی پرورشی در مدرسه‌ای تحول‌محور

مریم، متولد ۱۳۷۴، کارشناس ارشد علوم کشاورزی و دارای سابقه فعالیت به‌عنوان معاون پرورشی مدرسه، از تجربه خود در مسیر اشتغال و زیست حرفه‌ای‌اش می‌گوید. او معتقد است فرصت‌های شغلی برای جوانان محدود است، گرچه ورود خودش به مدرسه نسبتاً آسان بوده است؛ البته این مسیر هموار برای او تا حدی به‌دلیل همراهی همسرش با سیستم آموزشی بوده؛ امکانی که شاید برای دیگران فراهم نباشد.

از نظر او، در آغاز مسیر کاری، عوامل متعددی چون رابطه، سابقه و تحصیلات تأثیر دارند، اما با گذشت زمان، آنچه بیش از هر چیز نقش‌آفرین است، مهارت است؛ عاملی که می‌تواند به استمرار و موفقیت شغلی کمک کند.

مریم از ماهیت شغل خود رضایت دارد و آن را در راستای تربیت نسل آینده، به‌ویژه مادران فردا، ارزشمند می‌داند. با این حال، از نظر اقتصادی، حقوق دریافتی را متناسب با زحمت و جایگاه این شغل نمی‌بیند، به‌ویژه در مدارسی که شهریه‌محور نیستند و از حمایت مالی برخوردار نمی‌شوند.

او تصریح می‌کند که از هیچ‌یک از حقوق قانونی همچون بیمه و مرخصی برخوردار نیست، اما در عین حال، از وضعیت موجود شکایتی ندارد و آن را با نگاهی قانع می‌پذیرد.

بزرگ‌ترین چالش شغلی او، فقدان حمایت از خلاقیت‌ها و ایده‌های نو در مدارس تحول‌محور است. همچنین به پدیده‌ای به‌نام «رکود ذهن» در بدنه آموزش و پرورش اشاره می‌کند که مانعی جدی در برابر نوآوری و پویایی نظام تربیتی است.

> **درست دیدن این صداهای پراکنده، نخستین گام برای یک بازنگری عمیق و سیاست‌گذاری مؤثر است.**

او می‌گوید: شغلش هیچ‌گونه انطباقی با رشته تحصیلی‌اش ندارد و صرفاً به‌دلیل احساس وظیفه وارد این مسیر شده. همچنین تجربه دانشگاهی را برای ورود به بازار کار ناکارآمد توصیف می‌کند.

به گفته او، فضای دانشگاه نه‌تنها مهارتی را منتقل نکرده، بلکه گاهی اثرات معکوس نیز داشته است؛ ازجمله تقویت روحیه تن‌آسایی و توقع‌گرایی در میان دانشجویان.

مریم تأکید می‌کند که به‌دلیل غیررسمی بودن شغلش، با تغییر دولت‌ها امنیت شغلی او و همکارانش نیز به‌شدت متزلزل می‌شود. با این‌حال، هیچ انتظار خاصی از دولت یا نهادهای مسئول ندارد و تنها امیدش را به خداوند گره زده است.

در پایان، او تنها راه اصلاح را در حرکت به سمت آموزش‌های مهارتی و پرکاربرد می‌داند و معتقد است باید از آموزش‌های صرفاً نظری و غیرمفید فاصله گرفت و منویات مقام معظم رهبری در حوزه تعلیم و تربیت به‌طور جدی مورد توجه قرار گیرد.

مهاجرت یا حتی تغییر مسیر شغلی برای مریم گزینه‌های قابل بررسی نیستند. او با همه سختی‌ها، تصمیم دارد در همین مسیر باقی بماند و همچنان برای تحول در نظام تربیتی تلاش کند.

چشم‌اندازی تاریک برای اشتغال جوانان در شهرهای کوچک

ساناز، متولد ۱۳۶۰ و دارای مدرک کارشناسی ارشد مدیریت دولتی، در حال حاضر در حوزه تولید محتوا فعالیت می‌کند. او معتقد است فرصت‌های شغلی تخصصی در شهرهایی مانند همدان که اقتصادشان بر کشاورزی و گردشگری است، بسیار محدود و دسترسی به آن‌ها بسیار دشوار است.

او تجربه پیدا کردن شغل را سخت توصیف می‌کند؛ در شهرهایی مثل همدان، کار تخصصی تقریباً غیرممکن است و حتی اگر هم باشد، باید از طریق رابطه و سابقه کاری باید به آن دست یافت.

ساناز با وجود علاقه به شغلش، از حقوق و مزایای دریافتی رضایت ندارد و تنها به‌دلیل علاقه این مسیر را ادامه می‌دهد؛ حقوق و مزایا مناسب نیستند و من حتی حق بیمه را خودم به جای کارفرما پرداخت می‌کنم. مرخصی‌ها هم توافقی است و به هیچ عنوان منظم نیست.

یکی از مشکلات اصلی محیط کار به گفته او، نبود حمایت حرفه‌ای از سوی مراجع ذی‌ربط است، او تأکید می‌کند: بیشترین مشکل، نبود حمایت‌های لازم، به‌خصوص در زمینه پرداخت بیمه و مزایا است.

شغل فعلی ساناز تا حدی با رشته تحصیلی‌اش هم‌راستا است، اما نه کاملاً مرتبط. او ناچار است به این شغل رضایت دهد چراکه بازار کار تخصصی در همدان بسیار محدود است.

نگرانی اصلی او از بی‌ثباتی شغلی و تهدیدات پیش روست و می‌گوید: رکود اقتصادی و کاهش حمایت‌ها باعث شده رسانه‌ها زمین‌گیر شوند و تعدیل نیرو اجتناب‌ناپذیر باشد. همچنین هوش مصنوعی در آینده نزدیک بسیاری از مشاغل را تحت تأثیر قرار خواهد داد که شغل من هم از این قاعده مستثنی نیست.

از دولت و نهادهای مسئول انتظاری ندارد و معتقد است مشکلات ساختاری و قوانین دست و پاگیر مانع رشد اشتغال پایدار شده‌اند و می‌گوید مسئولان بیشتر نظاره‌گر هستند و گاهی خودشان سد راه کارآفرینی می‌شوند.

ساناز تأکید می‌کند: نظام آموزشی باید متناسب با نیازهای روز جامعه تغییر و مسیر آموزش تخصصی را در مدارس و دانشگاه‌ها دنبال کند تا از هدررفت منابع و تربیت نیروی ناکارآمد جلوگیری شود.

او، با وجود تمام مشکلات، مهاجرت را گزینه‌ای نمی‌داند اما ممکن است در آینده به تغییر شغل فکر کند.

چالش‌های اشتغال برای جوانان زن در شرکت‌های خصوصی

مرضیه، متولد ۱۳۷۵ و دارای مدرک کارشناسی تربیت بدنی، در یک شرکت خصوصی مشغول به کار است. او معتقد است که فرصت‌های شغلی تا حدی وجود دارد اما یافتن شغل مورد علاقه با چالش‌های متعددی همراه است.

سمانه مشکلاتی مثل نبود شغل دلخواه، شرایط سخت برخی مشاغل، محیط نامناسب برای زنان و حقوق و مزایای ناکافی را از مهم‌ترین موانع می‌داند.

از نظر مرضیه، عوامل مؤثر در پیدا کردن شغل عبارتند از؛ مهارت بالا، تجربه، آشنابازی، اعتماد به‌نفس، حقوق و مزایا، سن و اعتقادات فرد.

با وجود اینکه شغل او مرتبط با رشته تحصیلی‌اش نیست، اما از وجود بیمه و مرخصی در کارش رضایت نسبی دارد و مهم‌ترین حسن شغلش را داشتن بیمه می‌داند.

مرضیه از فشارهای روانی در محیط کار گلایه دارد و معتقد است که ثبات شغلی نسبتاً کم است، هرچند قرارداد رسمی دارد.

او از دولت و نهادهای قانونی انتظار دارد تا سن بازنشستگی را کاهش دهند تا جوانان بیشتری فرصت ورود به بازار کار ادارات را داشته باشند.

در مورد نظام آموزشی هم می‌گوید: به جای تمرکز صرف روی مدرک، باید از کودکی مهارت‌های کاربردی آموزش داده شود.

مرضیه در نهایت قصد دارد برای یافتن فرصت‌های بهتر به تهران یا سایر شهرها مهاجرت کند.

امیرعلی؛ مهندس ایمنی که راننده اسنپ شده است

امیرعلی، متولد ۱۳۷۸ و دارای مدرک لیسانس مهندسی ایمنی، امروز به‌عنوان راننده اسنپ مشغول به‌کار است.

او می‌گوید: پیدا کردن شغل مرتبط با رشته تحصیلی‌اش بسیار دشوار بوده و تجربه مواجهه با چالش‌های زیادی را داشته است.

به گفته امیرعلی، بزرگ‌ترین مانع در یافتن شغل، نیاز به داشتن رابطه و آشنابازی است و بدون آن تقریباً امکان استخدام در شرکت‌ها وجود ندارد، مگر اینکه بتوان فردی مستقل و کارآفرین شد.

امیرعلی تجربه کار به‌عنوان مأمور پخش در یک شرکت مواد غذایی را نیز داشته، اما حقوق مناسب دریافت نکرده و می‌گوید: فشار کار آن‌قدر زیاد بود که بیمار شدم.

او در حال حاضر از سر ناچاری رانندگی برای اسنپ را به‌عنوان شغل انتخاب کرده که با وجود استقلال نسبی، حقوق و مزایای مشخصی ندارد و بیمه و مرخصی هم برایش فراهم نیست.

امیرعلی مشکلاتی مثل فشارهای کاری، فرسودگی شغلی و هزینه‌های بالای خودرو را مطرح و اعتراف می‌کند که این شغل هیچ رضایتی برایش به همراه ندارد.

وی از نگرانی‌هایش برای آینده می‌گوید؛ به‌ویژه نداشتن پس‌انداز و شرایط سخت زندگی که روی تصمیمات مهمی مانند ازدواج تأثیر گذاشته است.

او معتقد است نظام آموزشی فعلی نیازمند تغییرات جدی است تا مهارت‌های لازم برای زندگی واقعی به دانشجویان آموزش داده شود. می‌گوید اگر به عقب برگردم بیشتر درس می‌خوانم اما بازهم نمی‌دانم دانشگاه خوب، قبول شدن چه تأثیری در انتخاب شغل دارد؟

اگرچه امیرعلی امکان مهاجرت ندارد، اما همچنان به‌دنبال تغییر مسیر شغلی است و مرتب در مصاحبه‌های مختلف شرکت می‌کند، هرچند تا به حال موفقیتی نداشته است.

از کامپیوتر تا هنر؛ روایت زنی است که مسیر شغلی‌اش را بازتعریف کرد

شیدا، متولد ۱۳۷۵، فارغ‌التحصیل رشته کامپیوتر از همان ابتدا با چالش‌هایی برای ورود به بازار کار مواجه شد. به گفته او، پس از فارغ‌التحصیلی، یکی از نخستین موانع، تمام‌وقت بودن بیشتر فرصت‌های شغلی بود؛ چیزی که با شرایط زندگی شخصی‌اش، به‌ویژه پس از ازدواج، سازگار نبود.

در کنار این، فقدان مهارت‌های کاربردی در کنار تحصیلات دانشگاهی، مانع بزرگی برای جذب در موقعیت‌های مرتبط محسوب می‌شد.

شیدا معتقد است که مهارت، کلیدی‌ترین عامل در پیدا کردن شغل است. در نگاه او، حتی اگر مدرک دانشگاهی یا سابقه رسمی وجود نداشته باشد، داشتن تخصص واقعی می‌تواند فرد را وارد بازار کار کند؛ دیگر عوامل در اولویت‌های بعدی قرار می‌گیرند.

او اکنون خانه‌دار است و به‌صورت مستقل و خانگی، در حوزه هنرهای دستی فعالیت می‌کند؛ ازجمله تزئین لباس، کار با رزین و مدتی نیز قنادی خانگی. شغلی که البته بیمه، مرخصی یا حقوق رسمی ندارد، اما انعطاف‌پذیر است و با سبک زندگی‌اش هماهنگ. با این حال، این فعالیت‌های شخصی تضمینی برای آینده ایجاد نمی‌کنند و افزایش مداوم قیمت مواد اولیه، مهم‌ترین تهدید برای پایداری آن به‌شمار می‌رود.

شیدا با انتقاد از نظام آموزشی کشور می‌گوید: شاید اگر در دوران مدرسه مجبور نمی‌شدیم صرفاً رشته‌های نظری را انتخاب کنیم و می‌توانستیم استعداد واقعی‌مان را کشف کنیم، امروز موفق‌تر بودیم.

او دانشگاه را نیز از این قاعده مستثنا نمی‌داند. از نظر او، آموزش‌های دانشگاهی به‌شدت عقب‌مانده‌اند و نمونه‌اش، خواندن درس‌هایی مانند برنامه‌نویسی پاسکال یا بررسی آینده مانیتورهایی است که سال‌ها پیش منسوخ شده‌اند.

به همین دلیل، او مسیر شغلی‌اش را به‌طور کامل تغییر داده و هنر را جایگزین رشته تحصیلی‌اش کرده. شیدا تصمیم به مهاجرت ندارد، اما معتقد است اصلاح نظام آموزشی، به‌ویژه حرکت به‌سمت آموزش‌های به‌روز و مهارت‌محور، راهی ضروری برای جلوگیری از اتلاف سرمایه‌های انسانی است.

در پایان، او تنها درخواستش از مسئولان را ثبات در قیمت مواد اولیه و حمایت از کسب‌وکارهای کوچک عنوان می‌کند، نه چیز بیشتر.

حقوق‌دان با حقوق ناچیز؛ روایت مردی که امیدش را به آزمون وکالت دوخته است

رضا، متولد ۱۳۷۶، با مدرک کارشناسی حقوق وارد بازار کاری شد که بیش از آنکه به تخصص متکی باشد، بر رابطه و آشنابازی استوار بود. او اکنون در شورای حل اختلاف مشغول به‌کار است؛ شغلی مرتبط با رشته تحصیلی‌اش، اما با درآمدی ناچیز و امنیتی شکننده.

از نظر رضا، فرصت‌های شغلی در حوزه حقوق وجود دارند، اما رقابت بالا و ظرفیت محدود جذب، مسیر را دشوار می‌کند. او می‌گوید: پیدا کردن شغل بعد از فارغ‌التحصیلی برای من آسان نبود. جاهایی که مراجعه می‌کردم، یا سابقه کار می‌خواستند یا آشنا. این وسط، مهارت هم مهم بود، اما کافی نبود.

به باور او، مهم‌ترین عامل در استخدام و پیشرفت، همچنان رابطه و معرفی از طرف افراد صاحب‌نفوذ است. با این حال، رضا تأکید می‌کند که مهارت و دانش واقعی هم می‌تواند راه را باز کند، به‌ویژه اگر فرد بخواهد به‌صورت مستقل، مثلاً در قالب وکالت، فعالیت کند.

با وجود علاقه به کار در حوزه حقوق، از وضعیت فعلی رضایت چندانی ندارد. حقوق شورا بسیار پایین است، مزایای خاصی ندارد، هیچ‌گونه بیمه یا قرارداد رسمی برای او تعریف نشده و فضای ملتهب مراجعات روان او را تحت تأثیر قرار داده است.

او کارش را ادامه می‌دهد، چون فعلاً تنها راه ممکن برای ماندن در فضای حقوقی کشور است و اعتبار اجتماعی این رشته برایش مهم بوده. با این حال، فشارهای اقتصادی، نبود انگیزه و نبود امنیت شغلی از مشکلات جدی او به‌شمار می‌رود.

رضا دانشگاه را در آماده‌سازی دانشجویان برای بازار کار بسیار ناکارآمد می‌داند و می‌گوید؛ آموزش‌ها کاملاً تئوریک بود و وقتی وارد شورا شدم، خیلی چیزها را از صفر یاد گرفتم.

او اکنون در حال آماده شدن برای آزمون وکالت است. مهاجرت را در برنامه‌اش ندارد، اما امیدوار است بتواند با قبولی در این آزمون، مسیر حرفه‌ای مستقل‌تری را پیش بگیرد. خواسته اصلی‌اش از مسئولان، ایجاد ساختارهایی برای حمایت از نیروهای قراردادی در نهادهایی مثل شورای حل اختلاف است؛ افرادی که در عین داشتن مسئولیت بالا، از کمترین مزایا برخوردارند.

در نهایت، رضا معتقد است که اگر نظام آموزشی کشور بخواهد مؤثر باشد، باید از آموزش‌های صرفاً نظری فاصله بگیرد و مهارت‌آموزی را به‌عنوان رکن اصلی آموزش عالی به رسمیت بشناسد. به گفته او، جوانان امروز بیش از مدرک، به مسیر مشخص، امید و امنیت شغلی نیاز دارند.

دغدغه‌های یک شاغل دانشگاه‌رفته در بخش خصوصی

فاطمه متولد ۱۳۶۶ است و با وجود داشتن مدرک دکتری علوم تربیتی، مسیر شغلی‌اش آسان نبوده و برای ورود به بازار کار با چالش‌های متعددی روبه‌رو شده. اشتغال او در یک شرکت خصوصی، با واسطه رابطه فراهم شده و اگرچه تا حدی با رشته تحصیلی‌اش هم‌راستاست، اما از نظر حقوق و مزایا رضایت چندانی ندارد. نبود قرارداد رسمی، اجرای ناقص قانون کار (مثل مرخصی و سایر حقوق قانونی)، نبود نظام تشویق، و فشار کاری بالا ازجمله مشکلات اوست.

فاطمه می‌گوید: تحصیلات دانشگاهی به‌هیچ‌وجه برای ورود به بازار کافی نبوده و نبود اعتماد و حمایت در محیط کار او را به فکر مهاجرت انداخته. او خواهان افزایش ظرفیت استخدامی و همسوسازی نظام آموزشی با نیازهای واقعی بازار است.

جوان، تحصیل‌کرده، اما بلاتکلیف؛ تصویری از بازار کار امروز ایران

روایت‌های ارائه‌شده از جوانانی با تحصیلات دانشگاهی در رشته‌های متنوع از کامپیوتر، علوم تربیتی و مهندسی تا حقوق، همگی بر یک واقعیت تلخ تأکید دارند؛ تحصیلات دانشگاهی، دیگر تضمینی برای ورود به بازار کار نیست. هرچند هر فرد در بستر و شرایط خاص خود قرار داشته، اما نقاط مشترک در تجربه آنان، تصویری دقیق از شکاف‌های ساختاری بازار کار ایران را نمایان می‌کند.

۱. نظام آموزش عالی، بی‌ارتباط با واقعیت بازار کار

تقریباً همه افراد مورد مصاحبه، نارضایتی عمیقی از کارآمدی دانشگاه ابراز کرده‌اند. از آموختن زبان‌های برنامه‌نویسی منسوخ‌شده گرفته تا نبود آموزش عملی، ناتوانی در پرورش مهارت‌های ارتباطی، کار گروهی و مسئولیت‌پذیری. دانشگاه‌ها نه‌تنها پیوندی با صنعت و بازار ندارند، بلکه گاه با تزریق آموزش‌های ناکارآمد، ذهنیتی غیرواقعی از بازار به دانشجویان می‌دهند.

۲. اشتغال غیرمرتبط، نه از سر انتخاب بلکه اجبار

شغل بسیاری از این جوانان هیچ‌گونه سنخیتی با رشته تحصیلی‌شان ندارد. هنر، خدمات خانگی، رانندگی تاکسی‌های اینترنتی و مشاغل اداری کم‌درآمد، جایگزین مسیرهای تخصصی شده‌اند. این جابه‌جایی، عموماً نه از روی علاقه، بلکه به‌دلیل فقدان فرصت شغلی مرتبط و یا شرایط ناهمخوان با زندگی شخصی (مانند ساعات کاری، نبود امنیت یا فضای جنسیت‌زده محل کار) رخ داده است.

۳. نبود امنیت شغلی، حتی در مشاغل رسمی

چه راننده اسنپ باشید، چه کارمند شورای حل اختلاف، یا حتی مربی پرورشی در مدرسه، نقطه اشتراک بیشتر این تجربه‌ها، نبود قرارداد رسمی، بیمه، مزایا و آینده روشن است. افزایش سن بازنشستگی، نبود مسیر رشد شغلی، وابستگی نهادها به تغییر دولت‌ها و نبود حمایت از کارهای مستقل و خانگی، همگی ازجمله تهدیدهای جدی در ذهن این جوانان است.

۴. مهارت و آشنابازی؛ دو روی یک سکه

اگرچه بسیاری تأکید کرده‌اند که «مهارت» مهم‌ترین مؤلفه برای یافتن شغل است، اما در عمل، «رابطه و آشنابازی» تعیین‌کننده اصلی مسیر شغلی بوده. این دوگانه تلخ، باعث سرخوردگی بسیاری از افراد بااستعداد شده و احساس بی‌عدالتی را در میان قشر تحصیل‌کرده تشدید کرده است.

۵. تغییر مسیر یا مهاجرت؛ راه‌های گریز از بن‌بست

در فقدان یک چشم‌انداز روشن، برخی به‌سمت مهاجرت به شهرهای بزرگ (مثل تهران)، تغییر مسیر به حوزه‌هایی مانند هنر، یا آمادگی برای آزمون‌هایی مانند وکالت روی آورده‌اند اما در عین حال، بسیاری نیز عملاً توان یا فرصت مهاجرت ندارند و در برزخ شغلی باقی مانده‌اند.

۶. انتظار حداقلی از حاکمیت

نکته جالب و هشداردهنده، سطح پایین انتظار از دولت و نهادهای رسمی است. بسیاری دیگر امیدی به اصلاح ساختاری ندارند؛ اگر درخواستی دارند، آن‌هم در حد «ثبات قیمت‌ها»، «کاهش سن بازنشستگی» یا «حمایت اندک از کسب‌وکارهای کوچک» خلاصه می‌شود. این امر، نشانه‌ای است از فرسایش اعتماد اجتماعی و ناامیدی از تحولات بالا به پایین.

نقد سیاست‌گذاری کلان: شکاف بین برنامه‌ها و اجرا

در سطح کلان، سیاست‌گذاری‌های متعددی برای بهبود بازار کار و آموزش عالی تدوین شده، اما مشکل اساسی، فاصله زیاد بین برنامه‌ها و اجراست. تصمیم‌گیران غالباً بدون توجه به واقعیات میدانی و نیازهای متغیر جوانان، طرح‌هایی کلیشه‌ای و ناکارآمد ارائه می‌دهند که نه‌تنها مشکلات ساختاری را حل نمی‌کند بلکه گاهی شرایط را پیچیده‌تر می‌سازد. نبود هم‌افزایی بین وزارتخانه‌ها، فقدان دیدگاه جامع و آینده‌نگر و نبود سازوکارهای پاسخگو و شفاف در سیاست‌گذاری باعث شده که اصلاحات به‌صورت پراکنده و بدون اثر ماندگار باقی بماند. به همین دلیل، جوانان تحصیل‌کرده در مواجهه با سیاست‌های ناپیوسته و ناکارآمد، به جای بهره‌مندی از فرصت‌ها، با افزایش ناامیدی و بلاتکلیفی روبه‌رو می‌شوند.

زنگ خطری که باید شنیده شود

آنچه از دل این روایت‌ها برمی‌آید، نه صرفاً نارضایتی شغلی است، بلکه بحران هویتی و چشم‌اندازی مبهم برای آینده یک نسل است. نسلی که تحصیل کرده، تلاش کرده، اما حالا ناچار به رانندگی و هنر خانگی یا کار در سیستم‌های بدون قرارداد شده است.

اگر نظام آموزشی، بازار کار، و نهادهای حمایتی در ایران اصلاح نشوند و نگاه مهارت‌محور، عادلانه و شفاف جایگزین سازوکارهای معیوب فعلی نشود، فرسودگی روانی، کاهش انگیزه و فرار مغزها تنها بخشی از تبعات سنگین این بی‌توجهی خواهند بود.

درست دیدن این صداهای پراکنده، نخستین گام برای یک بازنگری عمیق و سیاست‌گذاری مؤثر است.